

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری(دام ظله)**

**جلسه367 – 23/ 09/ 1399 صحیحه اول زراره** **/اخبار /ادله /استصحاب**

# خلاصه مباحث گذشته:

در جلسۀ قبل گفته شد که به قرینۀ معنای وضوء در صدر روایت، مراد از وضوء در تعبیر «فإنه علی یقین من وضوئه» نیز وضوء گرفتن است نه حالت وضوء داشتن.

در ادامه به بحثی که در کلام شهید صدر مطرح شده بود پرداختیم به این که آیا مراد از این تعبیر، اخبار از یقین تعبدی است یا انشاء و ایجاد تعبدی یقین است که در نهایت گفتیم بیانات ایشان غیر عرفی بوده و ظاهر این تعبیر اخبار از یقین واقعی شخص است نسبت به وضوئی که در سابق گرفته است.

# اشکال مرحوم میرزای اصفهانی بر مفاد صحیحۀ اول زراره

حاج اقای والد از مرحوم میرزا مهدی اصفهانی اشکالی نسبت به صحیحۀ اول زراره نقل فرموده اند به این که این روایت بر خلاف یک قاعدۀ مسلم اصولی یعنی قاعدۀ تقدیم اصل سببی بر مسببی است؛ در اینجا شک در بقای طهارت، مسبب از شک در تحقق نوم است و هر دو شک مجرای استصحاب است ولی چون بقای طهارت مسبب از بقای نوم است ما باید استصحاب بقای نوم را جاری کنیم ولی در این روایت حضرت استصحاب بقای طهارت را جاری کرده است.

## پاسخ آیت الله العظمی شبیری به اشکال میرزای اصفهانی

جوابی که به این اشکال داده شده این است که استصحاب بقای نوم برای اثبات طهارت کافی نیست چون برای بقای طهارت، باید طبیعت ناقض طهارت اعم از نوم و غیر نوم نفی شود ولی ما با استصحاب عدم نوم تنها نوم را نفی کردیم نه طبیعت ناقض را و این که بخواهیم با استقصای بقیه نواقض و وجدان عدم تحقق آنها طبیعت ناقض را منتفی بدانیم نیز اصل مثبت است چون نفی طبیعت لازمۀ عقلی نفی افراد است.

حاج اقای والد می فرمودند این پاسخ ناتمام است چون اگر فرض کنیم حکمی بر طبیعت انسان مترتب شده است و ما بخواهیم با استقصای افراد انسان نفی طبیعت انسان را نتیجه بگیریم این لازمۀ عقلی است ولی در ما نحن فیه این که چه اموری ناقض طهارت اند به جعل شرعی است در نتیجه می توان گفت بقای طهارت با نبود این نواقض، یک جعل شرعی است چون شارع گفته اگر بول نباشد اگر غائط نباشد اگر نوم نباشد اگر ریح نباشد طهارت باقی است پس موضوع طهارت مرکب است از عدم این امور در نتیجه اگر علم وجدانی به عدم برخی از این امور داشتیم و بقیه افراد ناقض را نیز با اصل منتفی دانستیم موضوع شرعی بقای طهارت با انضمام اصل به وجدان حاصل می شود.

مثال دیگر این بحث این است که شارع مقدس فرموده آب کر معتصم است که موضوع اعتصام مرکب از اب و کریت است حال اگر ما آب بودن را بالوجدان می دانستیم و کریت را هم با استصحاب اثبات کردیم اثر اب کر که اعتصام است مترتب می شود.

## پاسخ استاد به اشکال میرزای اسفهانی

این مطلب حاج آقا تام است ولی به نظر می رسد خیلی اوقات نفی طبیعت به نفی افراد هم با ضم اصل به وجدان در نظر عرف حاصل می شود مثلا در بحث ارث اگر ندانستیم میت فرزند دارد یا ندارد و یک عده ای مدعی فرزندی هستند؛ در اینجا به نظر می رسد بتوان گفت اگر به فرزند نبودن برخی از اینها وجدانا علم داشتیم و فرزند نبودن برخی دیگر را با اصل ثابت کردیم آثار فرزند نداشتن در نحوۀ ارث بری وراث مترتب می شود و به تعبیری شاید بتوان گفت واسطۀ خفی است که البته نیاز به قدی تأمل دارد.

## نکتۀ تقدیم اصل سببی بر مسببی

حاج آقای والد این نکته را نیز بیان می کنند که تقدم اصل سببی بر مسببی اگر به نکتۀ ورود باشد فرقی نیست بین این که این دو اصل متوافقین باشند یا متخالفین چون با آمدن وارد، مورود موضوعش از بین می رود چه حکمش موافق باشد چه مخالف. ولی اگر نکتۀ تقدیم را حکومت دانستیم در حکومت نظارت شرط بوده، و این تنها در جاییست که متخالفین باشند چون مانعی ندارد که ما برای اثبات مطلبی از دو راه استفاده کنیم.

## پاسخ مرحوم صدر به اشکال میرزای اصفهانی

مرحوم صدر در تقریراتشان به تناسب بحث دیگری که عنوان گردند که این شبهۀ مطرح شده در بیان مرحوم میرزای اصفهانی باعث می شود بگوئیم این روایت اصلا ناظر به قاعدۀ استصحاب نیست بلکه ناظر به قاعدۀ مقتضی و مانع است چون اگر بخواهد ناظر به استصحاب باشد باید اصل سببی مقدم باشد.[[1]](#footnote-1)

ایشان در مقام پاسخ می فرماید این روایت ناظر به استصحاب است و با وجود اصل سببی مانعی از جریان اصل مسببی نیست چون نکتۀ تقدیم اصل سببی بر مسببی حکومت نیست بلکه یک نکتۀ عرفی دارد و آن نکتۀ عرفی تنها در جایی جاری است که اصل سببی و مسببی متخالفین باشند.

## نکتۀ تقدیم اصل سببی بر مسببی از بیان استاد

صرف نظر از این که وجه تقدیم اصل سببی بر مسببی را ورود تعبیر کنیم یا حکومت نکته ای که منشأ تقدیم اصل سببی میشود تنها در متخالفین است.

اگر فرض کنیم لباسی داریم که یک زمانی نجس بوده و این لباس را با آبی که سابقاً پاک بوده می شوئیم و موقع شستن شک می کنیم این اب بر پاکی سابقش بوده یا نه ؛ در این جا دو اصل داریم یکی اصل بقای نجاست ثوب و دیگری استصحاب بقای طهارت اب؛ مفاد شرعی استصحاب بقای طهارت آب، طهارت ثوب مغسول به است و مفاد استصحاب نجاست ثوب هم نجاست لباس مغسول است و این دو مفاد نمی تواند صحیح باشد چون لباس یا پاک است یا نجس و در نتیجه یا باید بگوئیم این دو اصل تعارض دارد و یا این که تعارض را حل کنیم .

به نظر می رسد عرف در این گونه موارد اصل سببی را به مناط تقدم رتبی بر اصل مسببی مقدم می داند و به عبارتی تقدم رتبی را برای حل تعارض کافی می بیند.

خلاصه این که در این جا دو مرحله بحث وجود دارد: مرحلۀ اول اصل تنافی این دو اصل است ولو بدواً و مرحلۀ دوم تقدیم یکی از ان دو اصل بر دیگری برای حل تناقی است که در این مرحله عرف تقدم طبعی و رتبی را مایۀ تقدم جریان اصل می بیند و این در جاییست که تنافی وجود داشته باشد.

بنابراین اگر علاوه بر لباس ، اب هم حالت سابقۀ نجاست داشته باشد هر دو استصحاب، نجاست را نتیجه می دهد و تنافی ای بین این دو وجود ندارد و وجهی برای تقدیم اصل سببی بر مسببی وجود ندارد لذا هر دو اصل جریان داشته و به تعبیر حاج آقا یک مطلب را می توان از دو راه ثابت کرد و این بیان حتی در موارد اصل و اماره هم جریان دارد یعنی اگر مفاد اصل و اماره متوافقین باشند مانعی از جریان هر دو وجود ندارد.

با توجه به این نکته می توان گفت چون عدم نوم و طهارت هر دو یک نتیجه را می دهد هر دو مجری داشته و علت این که در روایت تنها به اصل مسببی اشاره شده می تواند به جهت روشن تر بودن مفاد آن باشد چون مفاد آن مستقیما طهارت را ثابت می کند ولی استصحاب عدم نوم وجود طهارت را با واسطه ثابت می کند.

بنابراین آنچه احیانا در کلمات اصولییین مسلم انگاشته شده که اصل سببی بر مسببی مقدم است ولو متوافقین باشند تمام نیست و همانطور که گفته شد حتی در جایی که اماره وجود دارد نیز می توان اصل موافق را جاری دانست.

شایان ذکر است که در سنجیدن اصل سببی و مسببی یک مرحله، وجود و عدم وجود تنافی بین این دوست و مرحلۀ دیگر حل تنافی بین این دوست و باید دانست خیلی اوقات در جایی که تسبب عقلی باشد اصلا تنافی بین اصلین محقق نمی شود و بالتبع ممکن است نکتۀ تقدیم اصل سببی بر مسببی را نداشته باشد.

# نظارت صحیحۀ اول زراره به بحث قاعدۀ مقتضی و مانع

مرحوم صدر می فرماید این که صحیحۀ اول ناظر به قاعدۀ مقتضی و مانع باشد دو تقریب دارد؛[[2]](#footnote-2) ما نیز در بحثهای سابق به آن اشاره کردیم .

نکته ای که مرحوم صدر به درستی روی آن تکیه دارند این است که یقین و شک به حسب ظاهر به شیء واحد تعلق دارد و این ظهور بسیار قوی بوده و بسیار مستبعد است که یقین را به مقتضی و شک را به مانع برگردانیم علاوه بر این که در قاعدۀ مقتضی و مانع رکن قاعده، تعلق یقین به چیزی است که اقتضای بقاء داشته و در رافع آن شک داریم و این که متکلم به این رکنها اشاره نکند و صرفا به این که مثالش از سنخ یقین به مقتضی و شک در رافع است اکتفاء کند بسیار بعید است. بنابراین صرف این که در مورد روایت، وضوء اقتضای بقاء دارد کافی نیست که امام علیه السلام برای بیان قاعدۀ مقتضی و مانع صرفا با تکیه به این که مورد روایت این خصوصیت را دارد به رکن قاعده اشاره ای نکند.

باید گفت حتی اگر نتوانیم اشکال مرحوم میرزا مهدی را حل کنیم حمل این روایت بر قاعدۀ متقضی و مانع نیز حمل غیر عرفی و نا صحیحی است.

1. بحوث في علم الأصول، ج‏6، ص: 35 [↑](#footnote-ref-1)
2. بحوث في علم الأصول، ج‏6، ص: 35 [↑](#footnote-ref-2)